



درس خارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مسئله پنجم	تاریخ: ۲۰ مهر ۱۳۹۰
موضوع جزئی: تقلید اعلم	مصادف با ۱۳ ذی القعدة ۱۴۳۲
سال دوم	جلسه: ۱۳

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

عرض شد در مورد تقلید اعلم چهار قول وجود دارد و اجمالاً به این چهار قول و قائلین به این اقوال اشاره کردیم. اما گفته شده که مشهور بین فقهاء قول اول است یعنی خود اینکه مشهور قائلند به وجوب تقلید اعلم، خودش مشهور شده است. حال باید دید که این شهرت وجود دارد یا نه؟

بررسی شهرت قول اول

مرحوم آقای حکیم می‌فرماید «و عن ظاهر السید فی الذریعة کونه من المسلمات عند الشیعة» از مرحوم سید مرتضی نقل می‌کند که ایشان قائل شدند به اینکه لزوم تقلید اعلم از مسلمات در نزد شیعه است. مرحوم آقای خوئی نیز همین مطلب را ذکر کردند.

اما وقتی که به کلمات سید مراجعه می‌کنیم چنین چیزی نیست. عبارت سید در الذریعة این است:

«و إذا کان بعضهم عنده اعلم من بعض أو أروع أو أدین فقد اختلفوا» اگر مقلد در نزد مقلد اعلم باشند یا اروع باشند یا متدین‌تر باشند اختلاف کردند «فمنهم من جعلوا مخيراً و منهم من أوجب أن یستفتی المقدم فی العلم و الدین و هو اولى لأن الثقة منهما أقرب و أوکد و الأصول بذلک کلها شاهدة»^۱

عبارت سید در ذریعه تصریح به وجود اختلاف در آن عصر می‌کند. اینکه مرحوم آقای حکیم از سید نقل می‌کند مبنی بر اینکه تقلید اعلم از مسلمات عند الشیعة است، ملاحظه فرمودید در عبارت سید در ذریعه چنین چیزی نیست.

از علمای اهل سنت هم کسانی بوده‌اند مثل آمدی در کتاب الإحکام فی أصول الأحکام که به وجود این اختلاف اشاره کرده‌اند. مسئله اختلاف در وجوب تقلید اعلم از همان زمان‌های متقدم وجود داشته و این مسئله مختلفاً فیها بوده است.

مرحوم علامه می‌فرماید: لزوم تقلید اعلم مذهب جماعه من الاصولین و الفقهاء و اینکه می‌فرماید مذهب جماعه من الاصولین و الفقهاء معنایش این است که جماعتی نیز قائل به این قول نیستند. پس اینکه نقل شده در عصور

۱. الذریعة الی الأصول الشریعة، ج ۲، ص ۳۲۵.

متقدمه تا زمان شهید ثانی و جوب تقلید اعلم بوده، این را نمی‌توانیم بگوییم و بپذیریم البته بعضی مثل محقق ثانی ادعای اجماع کرده و گفته‌اند اجماعی است که تقلید اعلم واجب است. صاحب معالم فرموده «و هو قول الأصحاب» که این اشعار به شهرت دارد اما واقعاً نمی‌شود پذیرفت این شهرت را؛ اگر هم شهرتی بوده، تا زمان شهید ثانی بوده است و از زمان شهید ثانی کسانی بودند به پیروی از شهید ثانی مثل صاحب فصول و دیگران قائل به عدم لزوم تقلید اعلم شده‌اند. تعبیر شهید ثانی این است «و هو الأشهر بین اصحابنا» قول به وجوب تقلید اعلم بین اصحاب ما مشهورتر است معنای آن این است که مقابل شهر هم یک جمعی زیادی هستند که قائل به این هستند که تقلید از اعلم لازم نیست.

ما این را به صورت اجمالی بیان کردیم. البته می‌توان تتبع بیشتری در این زمینه انجام داد که آیا واقعاً آن چنان که شهرت یافته وجوب تقلید اعلم مشهور است یا نه؟ در عصر متقدمین و در بین متأخرین البته در بین فقهاء معاصر شاید عمدتاً احتیاط واجب کرده‌اند به اینکه تقلید اعلم بنا بر احتیاط وجوبی لازم است. وقتی ما می‌گوییم مشهور بین فقهاء این است که تقلید اعلم واجب است یعنی قول جواز تقلید غیر اعلم شاذ و نادر می‌شود. ما قبل از آنکه ادله را بررسی کنیم و ببینیم مقتضای ادله در اینجا چیست و اینکه آیا از ادله تقلید استفاده می‌شود تقلید اعلم واجب است یا نه ادله تقلید اطلاق دارد، باید در اینجا مقتضای اصل معلوم شود و تأسیس اصل کنیم.

مقتضای اصل در مسئله:

تأسیس اصل در این مسئله به دو جهت لازم است:

اولاً: در مواقعی که دست ما از دلیل کوتاه باشد و ادله اجتهادیه نتوانند مطلبی را ثابت کنند طبیعتاً باید به اصل رجوع کرد؛ بالاخره ما اگر ادله را بررسی کردیم و دیدیم که هیچ کدام نمی‌تواند برای ما این مسئله را بدرستی روشن کند باید رجوع به اصل کنیم. فایده اصل این است که در موقع شک مرجعی برای نشان دادن راه است.

ثانیاً: اساساً مسئله تقلید اعلم برای مقلد عامی تقلیدی نیست؛ در ابتدای بحث تقلید هم گفتیم که لزوم تقلید دیگر نمی‌تواند تقلیدی باشد مثلاً اگر از شما سؤال کنند که چرا تقلید می‌کنید؟ بگویید که فلان مرجع گفته باید تقلید کنم، این درست نیست و در اصل تقلید نمی‌شود تقلید کرد. تنها راه حکم عقل و یا اجتهاد است. مثلاً کسی اجتهاداً به این برسد که باید تقلید کند که این مخصوص مجتهد است و اگر هم نخواهد اجتهاد کند باید احتیاط کند که دیگر تقلید نیست. اگر کسی می‌خواهد تقلید کند، دلیل بر تقلیدش عقل وی می‌باشد با مقدماتی که توضیح دادیم.

اینجا در مورد تقلید اعلم هم همین گونه است؛ اگر یک عامی بخواهد ببیند که تقلید اعلم لازم است یا نه، اولین چیزی که راهنمای اوست عقل اوست و باید مراجعه به عقلش کند.

پس ما به دو جهت می‌گوییم باید اصل تأسیس کنیم، یکی مرجعیت اصل در هنگام شک و دیگری لزوم تشخیص وظیفه‌ی عامی که در این مسئله نمی‌تواند تقلید کند.

اصلی که در اینجا می‌تواند مطرح شده و مرجعیت داشته باشد و امری که عقل به ما نشان می‌دهد برای عمل کردن چه اصلی می‌باشد؟

اصل برائت عقلیه: بعضی گفته‌اند اصل در اینجا برائت عقلیه است.

مسئله جایی است که یک عامی می‌خواهد تقلید کند و یک مجتهد وجود دارد اعلم، افضل و مجتهد دوم مفضول و یا غیر اعلم؛ هر کدام از اینها فتوایی دارند. الآن این عامی شک می‌کند می‌تواند به فتوای غیر اعلم عمل کند و با فتوای اعلم مخالفت کند، آیا این مستلزم عقاب او نیست؟

به عبارت دیگر احتمال می‌دهد در اثر مخالفت با فتوای اعلم عقاب شود. حال چرا می‌گوییم احتمال عقاب می‌دهد بواسطه مخالفت با فتوای اعلم؟ و چرا طرف دیگر را احتمال نمی‌دهد؟ برای اینکه در اینجا اساساً در دوران بین اعلم و غیر اعلم احتمال می‌دهد فتوای اعلم تعیین داشته باشد ولی احتمال عکس این را نمی‌دهد مانند دو پزشکی که یک پزشک از نظر مهارت و علم بالاتر از دیگری باشد و لذا شخص مراجعه‌کننده احتمال نمی‌دهد که پزشک غیر ماهر نسخه و تشخیص بهتری داشته باشد لذا فکر می‌کند که اگر من نزد پزشک عالمتر و با تجربه تر بروم و سراغ شخص دیگر بروم به مطلوبم نرسم. پس احتمالی که در ذهن عامی در دوران بین اعلم و غیر اعلم وجود دارد، این است که اگر من با فتوای اعلم مخالفت کنم چه بسا گرفتار و معاقب شوم. پس چون برای مخالفت با فتوای اعلم، احتمال عقاب می‌دهد قاعده قبح عقاب بلا بیان یا همان اصالة البرائة العقلية این عقاب را نفی می‌کند و می‌گوید تو اگر با فتوای اعلم مخالفت کنی، برای چه چیزی عقاب شوی؟ بنابراین مقتضای اصالة البرائة برای این عامی نتیجه‌اش این است که اعلامیت شرط نیست و اعتبار ندارد چون آن احتمالی که در ذهن این عامی وجود دارد این است که لعل فتوای اعلم برای من متعین باشد و من در اثر مخالفت با فتوای اعلم عقاب شوم، این احتمال عقاب بوسیله اصالة البرائة نفی می‌شود.

در ناحیه مخالفت با فتوای غیر اعلم یعنی عکس این احتمال، چون احتمال تعیین فتوای غیر اعلم را نمی‌دهد لذا بر مخالفت فتوای غیر اعلم و اخذ به فتوای اعلم در آن طرف اصلاً احتمال عقاب نمی‌دهد تا بخواهد با اصالة البرائة آن را نفی کند.

به عبارت دیگر مستدل می‌گوید این اصالة البرائة که جاری می‌شود در مورد اخذ به فتوای غیر اعلم، این دیگر معارضی ندارد و در مقابل آن اصلی نیست چون در طرف مقابل، احتمال عقاب داده نمی‌شود تا بخواهد آن را نفی کند مثلاً کسی بگوید من به فتوای اعلم اخذ می‌کنم و فتوای غیر اعلم را کنار می‌گذارم اما باز هم احتمال عقاب می‌دهم. ولی اساساً طرف دیگر احتمال عقاب نیست و در ذهن مقلد احتمال تعیین فتوای غیر اعلم نیست که حال

به خاطر مخالفت با فتوای غیر اعلم و اخذ به فتوای اعلم عقاب شود. پس یک اصالة البرائة داریم و این اصل اقتضاء می‌کند در اینجا اعلمیت شرط نیست.

بررسی اصل برائت عقليه:

آیا این اصالة البرائة مبرای از اشکال است یا نه؟ دو اشکال به اصالة البرائة شده است:

اشکال اول:

محقق اصفهانی یک اشکالی کرده‌اند به این اصل و می‌گویند که شما می‌خواهید با جریان اصل برائت و نفی عقاب از مخالفت با فتوای اعلم و اخذ به فتوای غیر اعلم چه نتیجه‌ای بگیرید؟ شما می‌خواهید با جریان این اصل بگویید که اگر من مخالفت با فتوای اعلم کردم عقاب نمی‌شوم و نتیجه‌اش این باشد که پس به فتوای غیر اعلم اخذ کنم؛ ایشان می‌فرماید که این کار را نمی‌توانید بکنید. اگر شما عقاب را از این طرف برداشتید و با اصالة البرائة نفی احتمال عقاب بر مخالفت بر فتوای اعلم کردید، نتیجه‌اش این نیست که پس می‌توان به فتوای غیر اعلم اکتفا و اخذ کرد. با این بیان که می‌گویند ما کاری نداریم مقابل این فتوا چیست بلکه ملاک برای ما اخذ به چیزی است که برای او معذر باشد، اگر خطا و اشتباه کرد.

به عبارت دیگر ما به چیزی می‌توانیم اخذ کنیم که حجت باشد؛ اگر به چیزی اخذ کردیم که حجت بود طبیعتاً چنانچه آن حجت هم خطا کرد، برای ما مشکلی درست نمی‌کند چون حجت یعنی اینکه عند الخطا معذر و عذر آور برای ماست. الان آیا فتوای غیر اعلم متیقناً برای ما حجت است؟ فرضاً ما با فتوای اعلم مخالفت کردیم و احتمال عقاب را در مورد این مخالفت نفی کردیم اما آیا نفی احتمال عقاب بر مخالفت فتوای اعلم مجوز این است که ما به فتوای غیر اعلم اکتفا کنیم؟ ما باید به چیزی اکتفا کنیم که یقین به حجیت آن داریم. فتوای غیر اعلم برای ما مشکوک الحجیت است و حجیت آن برای ما ثابت نیست و چیزی که شک در حجیت آن است یعنی اصلاً حجیت نیست چون شک در حجیت مساوق با عدم حجیت است.^۲

پاسخ:

اینجا پاسخی که می‌شود به محقق اصفهانی داد و گفت که این اشکال در اینجا وارد نیست، این است که واقعاً در مقام امتثال، مخالفت با فتوای اعلم چیزی جدای از اخذ به فتوای غیر اعلم نیست (با توجه به مفروض بحث) اگر شما اصل برائت عقلی جاری کردید و گفتید اخذ به فتوای اعلم عقاب ندارد، احتمال عقاب برداشته شد این مخالفت با فتوای اعلم در مقام امتثال چگونه محقق شده است؟ به اینکه شما فتوای غیر اعلم را اخذ کرده‌ای یعنی نفی احتمال عقاب از مخالفت با فتوای اعلم دقیقاً نفی احتمال عقاب در اخذ به فتوای غیر اعلم هم هست. لذا این اشکال برطرف می‌شود.

۲. رساله اجتهاد و تقلید، ص ۳۴.

اشکال دوم:

این اصالة البرائة معارض دارد و در طرف مقابل آن اصالة البرائة از احتمال عقاب بر مخالفت با فتوای غیر اعلم داریم. در اینجا یک طرف اصل برائت نسبت به احتمال عقاب بر مخالفت با فتوای اعلم جریان دارد و در طرف دیگر اصل برائت نسبت به احتمال عقاب بر مخالفت با فتوای غیر اعلم وجود دارد یعنی می‌خواهد از فتوای اعلم تقلید کند و مخالفت کند با فتوای غیر اعلم؛ پس یک اصالة البرائة وجود دارد در مقابل این اصالة البرائة اول که این دو با هم تعارض و سپس تساقط می‌کنند.

ممکن است به ذهن این گونه بیاید که این اصل دوم در اینجا جایی نداشته و جاری نیست کما اینکه در تقریب استدلال به اصالة البرائة عرض کردیم. اصل دومی معنی ندارد چون اساساً احتمال عقاب بر مخالفت فتوای غیر اعلم داده نمی‌شود تا بخواهید با اصالة البرائة این احتمال عقاب را نفی کنید. ممکن است کسی در اینجا این قلت کند کما اینکه در بیان استدلال مستدل عرض کردیم که اصلاً در اینجا اصالة البرائة دوم جاری نمی‌شود چون نسبت به مخالفت با فتوای غیر اعلم احتمال عقاب نمی‌دهد و احتمال تعیین فتوای غیر اعلم را نمی‌دهد و فقط یک احتمال در ذهنش است و آن هم احتمال تعیین فتوای اعلم است که اگر با آن مخالفت کند، عقاب می‌شود که اصل برائت آن را نفی می‌کند. اما نسبت به فتوای غیر اعلم اصلاً احتمال تعیین آن را نمی‌دهد، احتمال نمی‌دهد که اصلاً فتوای غیر اعلم برای من حجت باشد و آن نباشد و چون احتمال تعیین فتوای غیر اعلم را نمی‌دهد، لذا بر مخالفتش احتمال عقاب نمی‌دهد و لذا اصالة البرائة این طرف جاری نمی‌شود.

پاسخ: این اشکال جواب دارد؛ این نکته و اشکال که ممکن است کسی در دفاع از جریان اصل برائت در طرف مخالفت با فتوای اعلم بگوید، جواب داده می‌شود به اینکه نه در اینجا اصالة البرائة دومی نیز جاری است که توضیح بیشتر آن را در جلسه آینده عرض خواهیم کرد.

تذکر اخلاقی:

روایتی است از امام علی (ع) در کنز الفوائد کراچکی که حضرت می‌فرمایند «لم یمت من ترک افعالاً یقتدا بها من الخیر من نشر حکمة ذکر بها»^۳ کسی که کار خوبی به یادگار بگذارد و به گونه‌ای عمل کند که سر مشق دیگران باشد این هیچ گاه نمی‌میرد و کسی که حکمتی را منتشر کند و نام وی به آن حکمت برده شود این هیچ گاه نمی‌میرد. همه به دنبال جاودانه بودن هستند و هیچ کس دوست ندارد که بعد مردن فراموش شود، خیلی از سلاطین و امرا و شاهان و علما و افراد مختلف در طول تاریخ سعی کرده‌اند به نوعی یاد خود را بعد از خود زنده نگه بدارند و اثری برای خودشان باقی گذارند؛ کسی که سنت حسنه‌ای را پایه گذاری کند و منشأ خیری شود این همیشه

۳. کنز الفوائد کراچکی، ج ۱، ص ۳۴۹.

زنده خواهد بود و هیچ گاه نمی میرد و در طرف دیگر کسی که هیچ کار خیری نمی کند طبیعتاً هیچ گاه زنده نخواهد بود.

«والحمد لله رب العالمین»